

مکتب می‌تواند متفاوت باشد. نویسنده به کاربرد «افسانه» در آثار مشیرالدوله پیرنیا و صادق هدایت استناد می‌کند و غافل از آن است که در زمان آن دو، هنوز دانش میتولوسژی وارد پژوهش‌های ایرانی نشده بود. پیرنیا شیفته تاریخ بود و هدایت تنها در مقطعی از زندگی‌اش به فولکور و افسانه‌ها توجهی خاص نشان داد و مطالعاتی در میتولوژی نداشت.

از حدود ۵۰ سال پیش به این سو، ایرانیان به تدریج با اسطوره‌شناسی آشنا می‌شوند و در دهه پنجاه شمسی آثاری در این زمینه منتشر می‌شود. در ترجمه‌ها کم‌کم افسانه را معادل legend و اسطوره را معادل myth قرار می‌دهند تا تمایزی بین آن دو قایل شوند. این خود بیانگر تحول زبان است، اما سنت‌گرایان با هرگونه تحول زبانی مخالف‌اند. البته myth در عصر جدید هم به معنی «اسطوره» است و هم به معنی «افسانه». مثلاً myth در مکتب پدیدارشناسی الیاده جنبه «حقیقی و قدسی و نمونه‌وار» دارد، درحالی که در نظریه رولان بارت، برابر افسانه است. به نظر بارت، اسطوره در عصر جدید، همان رؤیای افسانه‌وش انسان معاصر است (بارت، ۱۳۵۶: ۳۶).

نویسنده در فصل سوم، مفهوم myth را در فرهنگ غربی بررسی کرده است، اما به یک تعریف جامع و علمی از آن واژه و واژه legend دست نیافته است. myth شامل روایاتی نمادین و تمثیلی (حتی به زعم الیاده، روایاتی «راست») در باب ایزدان، فرشتگان و موجودات مافوق طبیعی است و در بیشتر جوامع تقدس دارد؛ اما legend شامل روایات و قصه‌هایی است درباره قهرمانان زمینی و شخصیت‌های ملی و محبوب یک جامعه که شکل خیالی، وهمی و شگفت‌آور به خود می‌گیرد. افسانه

افسانه اسطوره، نجف دریابندری، تهران، کارنامه، ۱۳۸۰، ۲۲۸ص.

ابوالقاسم اسماعیل پور*

عنوان فرعی کتاب، «شرح چند نظریه در افسانه‌شناسی و نقد یک اصطلاح»، روشن‌گر محتوای کتابی است در بیست فصل در نقد اصطلاح «اسطوره» و مروری گذرا بر چند مکتب اسطوره‌شناسی.

مهم‌ترین بخش کتاب، که نظر تازه‌ای در باب افسانه و اسطوره به دست می‌دهد، کاوشی در سابقه افسانه و پیدایی واژه اسطوره در نوشته‌های فارسی است.

نویسنده محترم می‌توانست این نظر را به صورت مقاله‌ای مستقل مطرح کند. چون بقیه فصول کتاب حاوی مطالبی تکراری و شتابزده درباره نظریات کاسیرر، مالدینوفسکی، الیاده، دورکیم و استروس است که قبلاً توسط اسطوره پژوهان به شکلی عمیق‌تر بررسی و تحلیل شده است. (بهار، ۱۳۷۵؛ باستید، ۱۳۷۰؛ اسماعیل پور، ۱۳۷۷).

نظر نویسنده در این باره که واژه «اسطوره» نه در ادبیات کهن و نه تا پیش از ۱۳۲۰ در زبان فارسی کاربرد نداشته، درست است؛ اما او از این دریافت مهم زبان‌شناختی جدید غافل است که کاربرد و دایره معنایی واژه‌ها در طول تاریخ ثابت و محتم نیست. «افسانه» نیز مانند «myth» فرنگی توسعه معنا یافت. همان‌طور که در قرن نوزدهم، همپای تحول دانش میتولوسژی (اسطوره‌شناسی)، واژه میث نیز در غرب گستره معنایی و تعاریف چندگانه یافت.

نادیده نباید گرفت که کاربرد یک واژه در زبان عامه و دایره معنایی^۱ آن در یک یا چند

^۱ semantic sphere

* دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی

بدیهی است که نویسنده-که تخصصی در اسطوره‌شناسی و انسان‌شناسی ندارد و با تعاریف علمی اصطلاحات این علوم ناآشناست یا آشنایی سطحی دارد-تنها برای اثبات سماجت خود در کاربرد افسانه و تحریم کردن کاربرد واژه «اسطوره» تنها از مداخل دو فرهنگ عمومی استفاده کرده است.

فصول چهارم و پنجم درباره نظریه کاسیرر در افسانه‌شناسی و انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی او، از درخشان‌ترین فصل‌های کتاب است و نسبت به دیگر فصل‌ها نیز مفصل‌تر است. شاید از آن‌رو که نویسنده خود مترجم یکی دو اثر از کاسیرر است و در این زمینه تسلط کافی دارد. پس مفهوم زبان و اسطوره و اندیشه اسطوره‌ای را به شکل عمیق‌تری بررسی می‌کند.

با این حال، در بررسی مکتب پدیدارشناسی اسطوره، یعنی دیدگاه الیاده، به دلیل عدم توجه به منابع اصیل و دست اول، این فصل از کتاب دیگر آن غوررسی و عمق لازم را ندارد، چون برای شرح دیدگاه الیاده، به جای مطالعه و تحلیل آثار مهم خود او، تنها به یک مقاله از کتاب «چهار نظریه درباره اسطوره» بسنده کرده و در نقد نظریه الیاده آورده است: «... او (= الیاده) برای افسانه‌سرایی کار و کردار یا قدرتی نظیر وحی آسمانی و اندیشه فلسفی و پژوهش علمی قایل می‌شود» (ص ۱۰۰)، در حالی که تعریف الیاده در باب «افسانه سرایی» نیست بلکه درباره اساطیر مربوط به ریشه و بن، از جمله اساطیر آفرینش است. (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴-۱۷). نویسنده برای توجیه نظر از پیش مسلم انگاشته خود که همه چیز افسانه است و فرقی میان *legend*، *myth* و *fable* نیست، حتی از کتاب‌های ترجمه شده فارسی الیاده نیز استفاده نکرده است چون در ذکر

تقدسش را در نزد عامه از دست می‌دهد. مخاطب اسطوره این دریافت را دارد که یک اسطوره ایزدی، قدسی^۲ است، در حالی که مخاطب افسانه ناقدسی^۳ بودن آن را حس می‌کند. از این رو، فرق است میان افسانه‌های هزار و یک شب و اسطوره‌هایی چون «اسطوره زروان، اسطوره تیشتر، میترا» و کلاً اسطوره‌های کیهان‌شناختی^۴ و غیره. چه در افسانه‌های هزار و یک شب قهرمانان محبوب هستند، و یا منفور و زمینی‌اند. درحالی که در اسطوره‌ها، قهرمانان ایزدی و مافوق طبیعی و در کار آفرینش یا رستاخیزند. البته مکاتب دیگر که اسطوره‌های عصر جدید را تحلیل می‌کنند، از زاویه‌ای دیگر به اسطوره می‌نگرند و بُعد جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و ابعاد دیگر برای آن قایل‌اند.

در تمایز *myth* و *legend*، نویسنده از فرهنگ‌های اکسفورد و وبستر استفاده کرده است (*افسانه اسطوره*، صص. ۲۱۲-۲۱۳) و به این نکته مهم توجه نداشته که فرهنگ‌ها تنها به کاربرد زبانی در یک جامعه یا جوامع خاص اشاره دارند و تعریف علمی یک اصطلاح ویژه در یک مکتب یا مکاتب خاص را ارائه نمی‌دهند.

برای توضیح و تحلیل دایره معنایی یک اصطلاح، بهتر است از تعاریفی که اسطوره‌شناسان متخصص پیرامون آن به دست داده‌اند، استفاده کنیم. شایسته بود نویسنده لااقل تعاریف اصطلاحاتی چون *legend*، *myth*، *fable*، *epic*، *saga* و همانند آن‌ها را از دانش‌نامه‌های تخصصی اسطوره‌شناسی نقل می‌کرد. از این رو، توضیح فرهنگ‌ها در این باره ناکافی است و خلط مبحث پدید می‌آورد.

^۲ sacré

^۳ profane

^۴ cosmogonical myths

چاپ کتاب از نفاست و دقت برخوردار است. پیوست‌ها (نام‌نامه، واژه‌نامه‌ها و نمایه) از امتیازات کتاب است.

منابع

- اسماعیل پور، ابوالقاسم، ۱۳۷۷، اسطوره: بیان نمادین، تهران.
- الیاده، میرچیا، ۱۳۶۲، چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه، تهران.
- بارت، رولان، ۱۳۵۶، نقد تفسیری، ترجمه محمد تقی غیائی، تهران.
- باستید، رژه، ۱۳۷۰، دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، تهران، توس.
- بهار، مهرداد، ۱۳۷۵، پژوهشی در اساطیر ایران، ویراست دوم، تهران، توس.

منابع به همان مقاله سابق‌الذکر ارجاع داده است. یکی از کمبودهای کتاب، عدم آرایه کتابنامه است. مروری بر منابع ذکر شده در پانویس‌ها نشان می‌دهد که نویسنده از منابع دست اول در باب مکاتب، اعم از فارسی یا فرنگی، بهره نبرده است و بررسی او شیوه‌ای ژورنالیستی دارد.

در فصل دهم که افسانه مارکسیستی ژرژسورل بررسی شده، هیچ منبع ذکر نشده و معلوم نیست این معلومات از کجا آمده و به استناد چه مآخذی یک مکتب بررسی و نقد شده است. این ضعف، یعنی نقد بدون استناد به مآخذ معتبر و بررسی پیشینه تحقیق، در فصل ششم «مردم شناسی میدانی» و فصل یازدهم «افسانه در گروه دورکیم» نیز به چشم می‌خورد.

ساختار کتاب از انسجام کافی برخوردار نیست. در بررسی چند مکتب اسطوره‌شناسی (هرچند فاقد تحلیل مکاتب مهم ده‌گانه است)، ترتیب تاریخی رعایت نشده و تحول نظریه‌ها مدنظر نبوده است. مثلاً آراء الیاده (قرن بیستم) قبل از نظریه مالینوفسکی و دورکیم قرار می‌گیرد و تقدم و تاخر و تحول یا تأثیرپذیری آراء درنظر گرفته نشده است. فصول چهاردهم و پانزدهم باید پس از فصل سوم، یعنی پیش از بررسی مکاتب می‌آمد تا مقدمه‌ای جامع در سابقه افسانه و اسطوره در فرهنگ ایران تشکیل می‌داد.^۶

^۶ باید یادآور شد که استاد نجف دریابندری، که ظاهراً در دهه‌های قبل، هیچ علاقه‌ای به افسانه و اسطوره نداشته و در دهه پنجاه با چاپ اولین کتاب مهم اسطوره‌شناسی (کتاب اساطیر ایران، اثر زنده یاد دکتر مهرداد بهار) در مؤسسه انتشارات فرانکلین مخالفت کرده است. (مصاحبه دکتر بهار در ماهنامه کلنگ، ش ۵۴، شهریور، ۱۳۷۳)، ناگهان خطر می‌کند و به زعم خود، نظریه‌ای تازه و بدیع در باب اسطوره‌شناسی، آن هم در هیأت کتابی تألیفی ارائه می‌دهد، و این خود محل تأمل است.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی